**بسم الله الرحمن الرحیم**

حجت‌الاسلام و المسلمین پناهیان

شب چهارم محرم 94

**مقام تفکر در انتخاب هدف**

ما درباره‌ی هدف قبل از تعیین هدف و بعد از تعیین هدف باید فکر کنیم؛ نه می‌شود هدف را با تعلیم و تبلیغ صرف آموخت بلکه هدف را باید با تفکر، یافت. در کنار هر تعلیم درست مذهبی و تبلیغ درست دینی جای تفکر خالی است. باید از خود سؤال کنیم که آیا من در مورد انتخاب هدف خودم فکر کرده‌ام یا نه؟ کی کجا چگونه؟

تفکر چیزی است که در جامعه ما کم از آن صحبت شده است و کم مصرف می‌شود. نسبت به آموزش بیشتر تکیه می‌شود. در رسالت انبیاء تعلیم، تزکیه آمده است ولی تعلیم حکمت هم آمده است. مهم‌ترین عنصر تعلیم حکمت ممکن است آموزش دادن شیوه‌ی فکر کردن باشد. نه فقط در صورت بلکه در ماده هم توصیه شده است.

شهدا مهم‌ترین فایده‌ای که دارند موجب برانگیختن انگیزه‌ی انسان می‌شوند. شهادت به صورت بسیار مضاعف انسان را وادار به تفکر می‌کند

فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ تَقِیَّةَ ذِی لُبٍّ شَغَلَ التَّفَکُّرُ قَلْبَهُ وَ أَنْصَبَ الْخَوْفُ بَدَنَهُ وَ أَسْهَرَ التَّهَجُّدُ غِرَارَ نَوْمِهِ وَ أَظْمَأَ الرَّجَاءُ هَوَاجِرَ یَوْمِهِ وَ ظَلَفَ الزُّهْدُ شَهَوَاتِه‏ **طُوبَى لِمَنْ شَغَلَ قَلْبَهُ بِالْفِکْرِ وَ لِسَانَهُ بِالذِّکْر** (غرر الحکم و درر الکلم، ص820)

ای بندگان خدا از مخالفت خدا بپرهیزید و تقوای کسی را پیشه کنید که تفکر (در مورد خدا)، قلب او را مشغول کرده است و

و خوف و ترس بدنش را رنجور نموده و شب زنده داری خواب از چشمانش ربوده است و اميد او را در وسط روزها تشنه نگاه‏داشته و بى علاقه‏گى به دنيا خواهش‌های نفس را از او باز داشته خوشا به حال کسی که قلبش با تفکر مشغول کند و زبان را با ذکر.

قال امیرالمؤمنین(علیه السّلام) : أَلفِکْرُ یُفیدُ الْحِکْمَةَ. (غررالحکم و درر الکلم، ح878)

اندیشه حکمت به بار می‌آورد.

پیامبران که می‌خواسته‌اند تعلیم کتاب و حکمت دهند، تفکر را آموزش می‌دادند. وقتی با تفکر به حکمت برسید آن در وجود شما مانند خون جاری می‌شود. دانایی ای که تبدیل به عمل نمی‌شود نشان از آن دارد که به آن فکر نشده است.

روز قیامت از کسانی که وارد جهنم می‌شوند سؤال می‌شود که چی شد به جهنم آمدید، می‌گویند: «کم فکر کردیم.» علاقه نداشتن آن‌ها به دین موجب به جهنم رفتن آن‌ها نشده بلکه چون فکر نکرده‌اند دچار آن مخمصه شده‌اند.

این جلسات وعظ و سخنرانی باید محل فکر کردن باشند. محافل ذکر (که ائمه آن را ذکر نامیده‌اند) خمیرمایه‌ی فعل در آن است. ذکر تکرار اندیشه است با همراهی دل.

سخنرانی‌هایی که افراد را به فکر وامی‌دارد یک سخنرانی خوب و مفید است و اگر این‌گونه نباشد، یک جزوه ای به فرد بدهند تا آن را بخواند. فکر فضای مخصوصی می‌خواهد، مسیر مخصوصی نیاز دارد. هر کسی در مجالس سخنرانی و روضه تأثیر روحی می‌گیرد این تأثیرپذیری باید ناشی از اندیشه باشد.

برخی به اصطلاح هنرمندان، هنر عمیقاً غافل کردن انسان را از حالت ذکرش دارند و در فیلم نقشی ایفا می‌کنند که انسان را به پست‌ترین موضوع‌ها به فکر می‌اندازند که تفکر در آن‌ها هیچ نفعی برای انسان ندارد.

لَا تُخْلِ نَفْسَکَ مِنْ فِکْرَةٍ تُزِیدُکَ حِکْمَةً وَ عِبْرَةٍ تُفِیدُکَ عِصْمَةً

نفس خويش را هیچ گاه خالى مگذار از فكرى كه حكمت و دانشى را در تو بيفزايد و يا عبرتى كه به نگهدارى تو از محرمات الهى و لغزش‌ها كمك كند

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا به الحقّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ به لقاء رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ (روم، 8)

آیا انسان‌ها نمی‌نشینند با خودشان فکر کنند که این خدا آسمان‌ها و زمین را آیا بیهوده آفریده است؟

غایت واقعی که اندیشه به شما می‌دهد مهم است که همان لقاء رب است. کسانی که به ملاقات پروردگار کافر هستند چون فکر نمی‌کنند. نه به این دلیل که کلاس عقاید نرفته است. لقاء پروردگار از جنس هدف است.

**تفکر درباره‌ی هدف باید چگونه باشد؟**

باید یک ساعت‌هایی را در زندگی انتخاب کنیم تا در آن‌ها فکر کنیم.

حضرت بهاءالدینی در همان اوایل انقلاب تمام حوادث انقلاب را برای امام توضیح می‌داده‌اند و اطرافیان ایشان می‌گفتند که بسیاری از اوقات ایشان به تفکرمی گذشت.

لقمان مدال حکمت را از خداوند گرفته است. تفکر ممکن است به عمل منتهی هم نشود ولی تفکری که از جنس حکمت باشد منتهی به عمل می‌شود.

فعلاً یک تجربه‌ی شخصی داشته باشید و خودتان را بشناسید بعد بخواهید بچه‌ها و دیگران را به مسیر درست راهنمایی کنید. اگر کسی خودش را نشناخته باشد نمی‌تواند دیگر را هم راه نمایی کند.

شاید برای تفکر کردن نیاز به قلم و اوراقی باشد که تفکر شما را ثبت کند. شاید هم ماحصل اندیشه ی خود را در بعضی اوقات بنویسید. اینکه شما این‌گونه فکر کردید و به آن رسیدید و آنچه رسیده‌اید را یادداشت کنید. ساعتی در کنار عبادت برای فکر کردن بگذارید.

برخی می‌گویند که بعد از هدف چه می‌شود، من چیزی بیشتر از این نمی‌توانم بگویم؛ بلکه همین که فکر کنی خودت به آن می‌رسی من نمی‌توانم به تو بگویم که بعد از چه می‌شود بلکه خودت صرف فکر کردن به آن می‌رسی. جاودانه طلبی تا حدی ویژگی برجسته‌ی انسان است که پروردگار بعد از سلام جاودانگی را به انسان بشارت می‌دهد. درد بزرگ بشریت جاودانگی است. برای همین است که با مرگ تا این حد میانه‌ی خوبی نداریم.

هر هدفی انتخاب کردیم مرگش را هم اعلام کنیم. یک جشن تولدی برای کوچولویی بود. به او تبریک می‌گفتند و می‌گفتند، ان شا الله صد سال زنده باشی. من گفتم ان شاالله، صد و یکمین سال از دنیا بروی و تشییع جنازه ... می‌گفتند که این حرف را نزن.

کمی فکر کنید به این می‌رسید که هر هدفی که انتخاب می‌کنید باید نهایت زندگی خود را در این دنیا برای آن تعیین کنید.

دور روش برای تفکر در مورد هدف این است که :

روش اول:

برای اینکه یک لطیفه‌ای را فریز کنید بگویید خوب بعدش چی؟! یکی از تفکرها برای انتخاب هدف این است که بگوییم بعدش چی؟ بعدش چی؟

ما هر چه فکر کردیم به این رسیدیم که خیلی خوب است که به فلان لذت برسیم. خیر تا کنون به نتیجه نرسیده‌ای باید باز هم فکر کنی.

بعدش چی ... ؟ هر هدف پستی که داشته باشیم یخ می‌زند و نابود می‌شود.

روش دوم:

فکر کردن در مورد اینکه، آنچه خدا برای من رضایت دارد چیست؟ آیا به کمتر از خودش راضی می‌شود. به خدا می‌آید؟! خدا چگونه می‌خواهد من را مست کند. می‌شود تقاضای مستی را در من قرار نداده باشد و از من بخواهد که مست شود. این نه تنها از شأن خدا با عدالت خداوند ناسازگار است. آیا ممکن است خداوند تقاضای عالی‌ترین هیجان را در من قرار داده باشد ولی توانایی نیل به آن را در من قرار نداده باشد.

خدا با چه چیزی این کار را خواهد کرد؟ با چیزی کمتر از خودش؟ چه چیزی برای نهایت هدف انتخاب کرده است؟ چیزی کمتر از خودش؟ این‌ها را در جایی پیدا نمی‌کنید که نوشته باشد بلکه باید فکر کند تا خودتان به آن برسید.

آیا خدا تو را برای اذیت کردن آفریده است یا برای عاشق شدن آفریده است؟ این ظلم به انسان است که اذیت کند. خدا ظالم نیست.

خدا درباره‌ی من بی‌تفاوت نیست آیا می‌خواهد من را بزند؟ خدا می‌خواهد که من به او عشق بروزم. برو فکر کن و حرکت کن و نایست. فقط اگر بگذارند فکر کنی خواهی رسید.

مواردی که زیاد قدرت فکر کردن را از انسان می‌گیرد عبارت‌اند از:

1. قطعه به قطعه مراجعه به موبایل برای دیدن پیام‌های کوتاه است.
2. موسیقی
3. فیلم و سریال­ها
4. از این دسته قمارهایی که فرجه‌ی انسان برای فکر کردن را می‌گیرد.

نگذارید کسی به جای شما فکر کند و نتیجه بگیرد که چه باید بکنید.

فردی در بیابان به پیامبر گرامی اسلام کمکی رساند. او هنگام رسیدن به شهر از پیامبر درخواست پاداشی را کردند، پیامبر فرمود هر چه بخواهی؟ او رفت و فکر کرد و در نهایت آمد نزد پیامبر و گفت، می‌خواهم هم درجه‌ی تو در آخرت باشم. پیامبر از او پرسید: خودت فکر کردی به این نتیجه رسیدی یا کسی به تو گفت؟ او گفت پیش خودم فکر کردم و گفتم: اگر هر چیزی در این دنیا بخواهم که تمام می‌شود. اگر چیزی در آخرت بخواهم هر چه بخواهم از آنچه به تو داده می‌شود پایین تر است پس است پس من آنچه را می‌خواهم که به تو داده می‌شود.

*چند توصیه عجیب:*

* زیاد سخنرانی گوش کردن هم خوب نیست فقط به شما مطلب بیرونی می‌دهد و اجازه فکر کردن نمی‌دهد.
* به محض اینکه در ماشین و خانه می‌نشینید رادیو و تلویزیون را روشن نکنید. پس کی می‌خواهید خودتان باشید و با خودتان فکر کنید
* حتی اگر پیش امیرالمؤمنین هم باشید باید زمانی مصاحبت با ایشان را رها کنید و با خودتان فکر کنید.
* هر چه در این دنیا فکر نکنید باید در قیامت یک لنگه بیاستید و عقوبت شوید.
* هر چه قبول نداشتید بگویید که در موردش فکر می‌کنم.

**پس از انتخاب هدف**

بعد از اینکه فکر کردید به این نتیجه می‌رسید که بهتر هدف قابل تصور ملاقات پروردگار است. (البته این حرف‌ها در جلسه‌ی ما در حد شعار است) این می‌شود هدف شما در زندگی، نزدیک شدن به خدا. کمی که فکر کنید می‌فهمید که این تنها هدف شماست کمی دیگر که فکر کنید، می‌بینید که به این هدف عشق می‌ورزید.

هیچ‌چیزی برای من دیگر ارزش ندارد. بدون این هدف همه‌ی اعمال را انجام دهی به جهنم خواهی رفت. هابیلیان را خواهی کشت و ننگ جامعه‌ی بشریت خواهی شد، و برای بازیافت زباله‌­های جامعه بشریت به جهنم می‌روی. کسانی که، ای خدا تو را هدف خود برنگزینند دنیا و آخرت را از دست داده‌اند. هیچ‌چیزی دیگر برای من ارزش ندارد؛ اگر هم که درس می‌خوانم، ازدواج می‌کنم ، لبخند می‌زنم من را به تو نزدیک می‌کند. هدف عالی برای زندگی لقاء الله است ولی این را از من نشنیده بگیر. خودتان باید فکر کنید و به آن برسید.

اگر 124000 پیامبر هم بیایند و به یک نفر این را بگویند هیچ فایده‌ای ندارد. باید خودت فکر کنی و به آن برسی . چشمه خودش باید آب داشته باشد.

زمانی که یگانه هدف را به درستی انتخاب کردید، همین که به آن فکر می‌کنید، هدف به شما نزدیک می‌شود، آتشش شما را دلگرم و عاشق خود می‌کند.

حاج آقای خوشوقت می‌فرمودند، بسیاری از علما همگی هدف خود را خدا قرار داده‌اند ولی می‌بینیم که مقامات متفاوتی داشته‌اند دلیل این تفاوت، تفکری است که بعد از انتخاب هدف کرده بوده‌اند.

حضرت ابوالفضل چنان هدفی برای خود برگزیده بودند و با آن زندگی می‌کردند که وقتی به شهادت رسیدند دیگر شهدی کربلا به مقام ایشان غبطه می‌خورند؛ چون ایشان روی هدف خودشان فکر می‌کردند. ممکن است شما شهید نشوید ولی اگر در مقام شهید فکر کنید هدفتان را شهید شدن بگذارید، اجر شهید را به شما می‌دهند.

مسیر رسیدن به هدف را در دالانی بسیار هولناک به نام مرگ قرار داده‌اند. مرگ یک نیروی محرک است برای وادار کردن افراد به فکر کردن در مورد هدفشان. در ادامه اگر در مورد آن فکر کردند همین موضوع هولناک به موضوعی شوقناک برای آن‌ها تبدیل می‌شود.

به صورت طبیعی خداوند مرگ را به صورت غیرارادی قرار داده است. به سبب تفکری که در مورد هدف از زندگی می‌شود این دالان گذر از دنیایی به دنیای دیگر یک عمل ارادی می‌شود. قُلْ إِنَّ صَلاتي‏ وَ نُسُکي‏ وَ مَحْيايَ وَ مَماتي‏ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمينَ (انعام، 162) گویا مرگ هم یک عمل است که می‌تواند برای خدا باشد. من می‌خواهم برای خدا بمیرم خوب این می‌شود شهادت‌طلبی.

جهنم نعمت الهی است.

خداوند جهنم را قرارداد است برای اینکه بیشتر تفکر کنی و تمرکز کنی. تمام آیات در مورد بهشت و جهنم برای تفکر است. قبل از خواب سوره‌ی واقعه باری تفکر کردن قبل از خواب است.

برای خدا زندگی کنید. در مورد این هدف بعد از انتخاب فکر کنید، برای آن وقف خواهید شد.

امام زمان شما به شما عشق خواهد ورزید، آنچنان که یعقوب به یوسف عاشق بود. راز داستان یوسف که احسن القصص است عشق زلیخا به یوسف نیست، از این عشق‌ها در دنیا زیاد اتفاق می‌افتد، چگونه این می‌تواند احسن القصص باشد؟ قعر چاه افتادن و زندان افتادن نیست. راز داستان حضرت یوسف این نبود که او زیبا بود از او زیبا تر فراوان بوده است. گناه نکردن در چنان صحنه‌هایی در تاریخ فراوان بوده است. راز داستان یوسف این بود که یعقوب پیامبر امامِ یوسف بود، به قدری به خاطر پاکی یوسف او را دوست داشت و در فراغ او آن‌قدر گریه کرد که نابینا شد. آن‌قدر این پیامبری که گناه نمی‌کرد همین که پیراهن یوسف به سمت یعقوب حرکت دادند گفت بوی یوسف می‌آید. پیران را که بر چشم گذاشت بینا شد.

آقا امام زمان صبح به عشق شما چشم باز می‌کند. کمی که کسالت پیدا می‌کنید آقا ناراحت می‌شود.

صلی الله علیک یا اباعبدالله